

چنانچه بارها یادآور شدیم این نوع تعیین بر انتخاب مردم مقدم است، ولکن در فرض مورد بحث ما، چنین نصبی یا وجود ندارد و یا اینکه به وسیله ادله چنین نصبی ثابت نشده است. شیوه دوم نیز حکومت ستم بر مردم است و عقل به زشتی و ناپسند بودن چنین حکومتی قضاوت دارد. چنین حکومتی خلاف سلطنت انسان بر اموال و نفوس خویش است و عقل نیز به وجوب خضوع و اطاعت از چنین حکومتی حکم نمی‌کند. پس در نتیجه نوع سوم که همان انتخاب است در چنین شرایطی متعین می‌گردد و این همان چیزی است که مورد بحث و گفتگوی ماست.

به همین جهت در هر جا و هر زمان، سیره عقلا بر این بوده که به نظر خویش صالحترین و لایق‌ترین افراد را به ولایت و حکومت خویش برگزینند و به وسیله بیعت یا هر شکل دیگر، مراتب اطاعت و تسلیم خود را به وی ابراز دارند و پیوسته زندگی انسانها حتی در عصر حجر و آنگاه که در جنگلها و بیشهزارها زندگی می‌کرده‌اند خالی از چیزی به عنوان دولت و نظام اجتماعی که از مصالح آنان دفاع کند نبوده است.

خداوند تبارک و تعالی نیز در انسان غریزه انتخاب قرار داده و مردم را در اعمال این غریزه و انتخاب احسن مورد ستایش قرار داده و فرموده است: «فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه»<sup>۱</sup> - پس به بندگان من بشارت ده، آنان که سخن را می‌شنوند، آنگاه بهترینش را پیروی می‌کنند».

## ۲- سیره عقلا در واگذارن امور به افراد توانمند امین:

باز در هر زمان و هر جا، سیره عقلا بر این استمرار یافته که در برخی اعمال برای خویش نایب می‌گیرند و کارهایی را که خود شخصا نمی‌توانند انجام دهند به کسی که توان انجام آن را دارد واگذار می‌کنند.

از جمله این موارد، اموری است که مورد نیاز جامعه است و روی سخن در آن، متوجه کل جامعه می‌باشد و اجرا و انجام آن، متوقف بر اجرای مقدمات بسیار زیاد و نیروهای متمرکز است، نظیر دفاع از کشور و ایجاد راهها و وسایل ارتباط جمعی، مخابرات و مسائلی نظیر آن، که تحصیل آن برای فرد فرد افراد جامعه به تنهایی میسر نیست که برای انجام آن، والی توانمندی را انتخاب و امور را به وی می‌سپارند و او را برانجام آن امور، یاری می‌دهند. و از همین موارد است اجرای حدود تعزیرات و حل اختلافات که هر فردی از

سوی خود نمی‌تواند انجام آن را به عهده بگیرد و این موجب هرج و مرج و اختلال نظام می‌گردد، که در این صورت اجرا و تنفیذ آن را به کسی که همه جامعه در آن متبلور باشد واگذار می‌کنند و این شخص، کسی غیر از حاکم منتخب از سوی مردم نیست. پس والی جامعه گویا سمبل و نماینده آنان در اجرای امور عمومی است و نایب و وکیل گرفتن نیز یک امر عقلایی است که در همه اعصار وجود داشته و شرع مقدس نیز آن را امضا فرموده است. در نهج البلاغه نیز در نامه آن حضرت به متولیان و مأموران مالیات آمده است:

«شما خزانهدار رعیت، و کلای امت، و سفیران پیشوایان هستید».<sup>۲</sup>

در اینجا امام (ع) به متولیان مالیات که شعبه‌ای از شعبه‌های حکومت هستند به وکلای امت تعبیر فرموده‌اند و این نکته‌ای است شایان دقت.

### ۳- فحوای قاعدة «الناس مسلطون علی اموالهم»:

عقل عملی بر سلطه انسان نسبت به اموالی که خود حیازت کرده و یا به تلاش و کار خود به دست آورده دلالت دارد و سیره عقلانی نیز همواره در زندگی اجتماعی و داد و ستد و معاملاتشان در التزام به این معنی گواه بوده و به حرمت تجاوز به اموال دیگران حکم می‌نموده است و شرع مقدس اسلام نیز این قاعده را تنفیذ نموده تا جایی که یکی از مسلمات فقه فریقین گردیده و در ابواب مختلف بدان تمسک شده است.

در کتاب بحار از عوالی اللئالی، از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«ان الناس مسلطون علی اموالهم»<sup>۳</sup> - همانا مردم بر اموال خویش مسلط

هستند».

و در روایت ابی بصیر از امام جعفر صادق (ع) آمده است که فرمود:

«صاحب مال اختیار دارد تا هنگامی که زنده است اموال خویش را هرگونه

که خواست به مصرف رساند».<sup>۴</sup>

و روایات دیگری از این قبیل که از آن، این قاعده فراگیر استفاده می‌گردد.<sup>۵</sup>

پس هنگامی که ما این فرض را پذیرفتیم که مردم بر اموال خویش مسلط هستند - به

۲. فانکم خزان الرعیة و وکلاء الامة و سفراء الائمة. نهج البلاغه، نامه ۵۱، فیض/ ۹۸۴، لاج/ ۴۲۵.

۳. بحار الانوار ۲/ ۲۷۲، کتاب العلم، باب ۳۳، حدیث ۷.

۴. ان لصاحب المال ان يعمل بعالمه ماشاء مادام حیا. وسائل ۱۳/ ۳۸۱، احکام الوصایا، باب ۱۷، حدیث ۲.

۵. قاعدة سلطنت (الناس مسلطون علی اموالهم) یک قاعدة فقهی مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) است. من یادم هست در زمان سابق چند مجله و روزنامه بود که گاهی مطالعه می‌کردیم. روزنامه پرچم اسلام، دنیای

گونه‌ای که جز در معصیت خداوند هرگونه که بخواهند بتوانند در اموال خویش تصرف کنند. و تصرف در اموال دیگران بدون اذن و اجازه آنان جایز نباشد، پس به طریق اولی باید پذیرفت که مردم بر نفوس خویش مسلط هستند، زیرا سلطه بر نفس و جان خود، به حسب رتبه بر سلطه بر مال مقدم است، بلکه علت و ملاک سلطه بر مال، سلطه بر خود است، چرا که مال انسان محصول کار انسان است و کار او نتیجه فکر و قوای اوست و چون از جهت خلقت و تکوین، انسان مالک جان، فکر و قوای خویش است در نتیجه مالک اموالی که از ثمره تلاش آنها به دست می‌آید نیز می‌باشد.

خداوند متعال، انسان را آزاد، صاحب اختیار و مسلط بر ذات خویش آفریده و هیچ‌کس نمی‌تواند آزادی انسانها را محدود نموده و بدون اجازه آنان در مقدرات آنان تصرف کند. به همین جهت افراد جامعه حق دارند برای حکومت بر خویش، فرد اصلح را انتخاب و به حکومت بگمارند بلکه پس از حکم عقل به اینکه جامعه نیاز به نظام و حکومت دارد و اینکه اینها از ضروریات زندگی بشرند، تعیین حاکم از واجبات زندگی اجتماعی به شمار می‌آید. و روشن است که توافق نظرات جامعه و وحدت آنها در تشخیص لیاقت و کفایت شخصی موجب می‌گردد که تشخیص به واقعیت نزدیکتر و در دل انسانها بهتر استقرار یابد و مردم را به اطاعت و خضوع و سروسامان بخشیدن به امر امت بیشتر برانگیزد. بلی چنانچه پیش از این گفته شد با وجود امام منصوب طبق اعتقاد ما دیگر جایی برای انتخاب باقی نمی‌ماند (نظیر آنچه در مورد ائمه معصومین معتقدیم) و نیز شارع مقدس، شرایط ویژه‌ای را برای والی مشخص فرموده که واجب است انتخاب در چارچوب آن شرایط صورت پذیرد و انتخاب شخص فاقد آن شرایط، صحیح نیست.

#### ۴- ولایت، یک نوع قرارداد و معاهده:

انتخاب رهبر توسط مردم و واگذاردن امور به او و قبول ولایت از سوی وی یک نوع

اسلام، صبا و... در یکی از آنها نوشته بود آیه شریفه الناس مسطون علی اموالهم وانفسهم! دیگری به آن اعتراض کرده بود، آیه شریفه، «وانفسهم»، ندارد! سومی اعتراض کرده بود که اصلاً این آیه نیست، روایت است، تا اینکه بالاخره دیگری نوشته بود این یک قاعده فقهی است.

بله، این یک قاعده فقهی است که مبنای آن روایت است. مرحوم مجلسی در جلد دوم بحار، بسیاری از قواعد عامه را گردآوری فرموده و برخی از روایات هم که مبنای آن بوده متذکر شده است. من سابقاً همه روایاتی که می‌توان در اصول به آن تمسک نمود از کتب اربعه فهرست برداری کردم، اما نقل متن روایات و بررسی آن نیازمند به وقت بیشتری است. اگر کسی این کار را تکمیل کند، کار مفیدی انجام شده است. (از افاضات معظم له در درس).

قرارداد و معاهده بین والی و مردم است که بر صحت و نفوذ آن همه دلایلی که بر صحت عقود و نفوذ آن دلالت داشته دلالت دارد. دلایلی نظیر بنای عقلا، و آیه شریفه: «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود»<sup>۶</sup> و نیز سخن امام صادق (ع) در صحیحۃ عبدالله بن سنان که می‌فرماید:

«مسلمانان در کنار شرطهای خویش هستند مگر هر شرطی که مخالف کتاب خداوند عزوجل باشد که جایز نیست».<sup>۷</sup>

و روایات دیگری نظیر این روایت، بنابراینکه «شرط» قرارداد ابتدایی را نیز شامل گردد چنانچه بعید نیست اینگونه باشد.

اگر گفته شود: وجوب وفای به قرارداد متوقف بر این است که مورد قرارداد در اختیار طرفین و از اموری باشد که بتوان بر آن قرارداد جاری نمود، اما اینکه ولایت و حکومت در اختیار مردم باشد و بتوانند آن را به دیگری واگذار کنند تازه اول کلام است.

در پاسخ باید گفته: پیش از این گفته شد که: تعیین والی از سوی مردم و تفویض ولایت به غیر از سوی مردم، امر رایجی بوده که در همه اعصار و قرون، متعارف و بین قبایل و عشایر و اقوام مختلف حتی در دوران جنگل‌نشینی بشر و عصر حجر رواج داشته، و این امری است اعتباری که قابل انشاء است و مردم به وسیله بیعت و نظایر آن، آن را ایجاد می‌نموده‌اند.

آیه شریفه «اوفوا بالعقود» نیز ناظر به عقود عقلایی متعارف در بین مردم است و می‌توان به آن بر صحت هر قرارداد عقلایی- به جز آنچه دلیل بر بطلان آن وجود دارد، نظیر انتخاب والی و رهبر با وجود نص برخلاف آن- استناد نمود، و این نکته‌ای است شایان توجه.

#### ۵- آیات و روایات مربوط به مشورت در امر ولایت و حکومت:

از جمله دلایل بیعت، آیات و روایاتی است که بر مشورت در امر و در مسائل حکومتی

۶. مائده (۵)/۱۱.

۷. المسلمون عند شروطهم الاكل شرط خالف كتاب الله- عزوجل- فلايجوز. وسائل ۳۵۳/۱۲، ابواب الخیار، باب ۶، حدیث ۴.

تأکید نموده است، نظیر آیه شریفه:

«والذین استجابوا للربهم و اقاموا الصلاة و امرهم شوری بینهم»<sup>۸</sup> - آنان که پروردگار خویش را اجابت نموده و نماز بپا می دارند و کار آنان در بین آنان براساس مشورت است.»

و از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«آنگاه که فرمانروایان شما خسوبان شما باشند، و نسر و تمندانتان بزرگوارانتان، و امور شما در بین شما براساس مشورت باشد روی زمین بهتر است برای شما از درون آن»<sup>۹</sup>.

و در عیون از امام رضا (ع) به سند خویش از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «کسی که به نزد شما آید و بخواهد جماعت شما را متفرق و امر (حکومت) امت را غصب و بدون مشورت بر مردم مسلط شود او را بکشید، چرا که خداوند متعال، اجازه چنین قتلی را صادر فرموده است»<sup>۱۰</sup>.

این روایت ظهور در این معنی دارد که ولایت با مشورت ثابت می شود، بنابراین که مراد مشورت در تصدی اصل حکومت باشد نه در اعمال و وظایف حکومت. کلمه «امر» نیز در آیه شریفه و روایات منصرف به اصل حکومت است، یا اینکه حداقل، حکومت، قدر متیقن از آن است.

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

«هرگز رستگار نخواهند شد مردمی که امر [حکومت] آنان را زنی به عهده داشته باشد»<sup>۱۱</sup>.

و در نهج البلاغه آمده است:

«هنگامی که من به امر [تشکیل حکومت] قیام کردم دستهای پیمان شکنی کردند»<sup>۱۲</sup>.

۸. سوری (۴۲) / ۳۸.

۹. اذا كانت امرؤکم خیارکم واغنیاءکم سمحاءکم وامورکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها. سنن ترمذی ۳/ ۳۶۱، ابواب الفتن، باب ۶۴، حدیث ۲۳۶۸ و تحف العقول / ۳۶.

۱۰. من جاءکم بريد ان یفرق الجماعة وینصب الامة امرها ویتولی من غیر مشورة فاقتلوه، فان الله قد اذن ذلک. عیون اخبار الرضا ۲/ ۶۲، باب ۳۱، حدیث ۲۵۴.

۱۱. لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة. صحیح بخاری ۳/ ۹۱، کتاب المغازی، باب کتاب النبی (ص) الی کسری و قیصر.

۱۲. فلما نهضت بالامر نکنت طائفة. نهج البلاغة خطبه ۳، فیض / ۵۱، لاج / ۴۹.

و در نامه امام حسن مجتبی (ع) به معاویه آمده است:  
 «مسلمانان، پس از امیرالمؤمنین (ع) امر [حکومت] را به دست من  
 سپردند»<sup>۱۳</sup>.

و موارد دیگری که واژه امر در مفهوم ولایت و حکومت به کار رفته است.  
 بر این اساس پس ولایت به وسیله شورای اهل خبره و انتخاب آنان منعقد می‌شود و به  
 دنبال آن قهراً انتخاب امت را در پی خواهد داشت، چرا که انتخاب «خبرگان» در صورتی  
 که منتخب مردم یا مورد اعتماد آنان باشند طبعاً رضایت و انتخاب مردم را به دنبال دارد،  
 چنانچه ما، در همه ملتها این معنی را مشاهده می‌کنیم.  
 از سوی دیگر، بیشتر مسلمانان پس از وفات پیامبر اکرم (ص) شوری را اساس خلافت  
 قرار دادند و ما شیعه امامیه اگر چه به خاطر وجود نص بر ولایت امیرالمؤمنین (ع) با آنان  
 مناقشه می‌کنیم، مابعد عصر غیبت اگر قائل به دلالت مقبوله و نظایر آن بر نصب عام شویم  
 که بحثی نیست والا به مقتضای عموم آیه شریفه و روایات وارده در این زمینه، قهراً نوبت به  
 شوری و مشورت با مردم خواهد رسید.

اگر گفته شود: در آیه شریفه موضوع مربوط به اموری است که به مؤمنان مربوط  
 می‌شود و اینکه ولایت یکی از آنها باشد جای بحث است، چرا که ولایت، عهد خداوند است  
 چنانچه در مقابل درخواست حضرت ابراهیم که می‌خواهد خلافت در میان فرزندان او باشد  
 خداوند سبحان می‌فرماید: «عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید»<sup>۱۴</sup>. پس ولایت و  
 امامت امر و عهد خداوند است نه امر مؤمنان و مسلمانان.

در پاسخ باید گفت: منافاتی بین اینکه ولایت، با عنایتی امر و عهد خداوند و یا امری  
 از امت باشد وجود ندارد، چرا که ارتباط بین امر خدا و مردم علاوه بر اینکه بسیار واضح و  
 آشکار است تعبیرهای وارده در روایات نیز به همین معنی دلالت دارد. چنانچه برخی از  
 آنها پیش از این گذشت.

باز اگر گفته شود: محتمل است مراد به آیه، مشورت در اجرای امر و تنفیذ امور  
 باشد نه اصل عقد ولایت و حکومت. چنانچه همین معنی در آیه شریفه «وشاورهم فی الامر»

۱۳. ولانی المسلمون الامر بعده. مقاتل الطالبیین ۳۶.

۱۴. لاینال عهدی الظالمین.

فاذا عزمتم فتوکل علی اللہ در کارها با آنان (مسلمانان) مشورت نما، پس آنگاه که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن» در خطاب به پیامبر اکرم (ص) مورد نظر بوده است. زیرا در آن هنگام، ولایت قطعاً برای پیامبر اکرم (ص) بود و نیازی به مشورت برای اصل ولایت نداشت و آن حضرت به جعل خداوند متعال والی مسلمانان بود و لکن خداوند در اجرای امور، او را به مشورت با مسلمانان مأمور می‌کند به خاطر احترام به مسلمانان و برای اینکه در مرحله عمل و اطاعت، شنوایی آنان بیشتر باشد.

**در پاسخ باید گفت:** اطلاق آیه (وامرهم شوری بینهم) اقتضای مطلوبیت و نفوذ آن هم در اصل ولایت و هم در فروع و اجرای آن را دارد، و علم به مقصود در آیه دیگر که مخاطب آن شخص پیامبر اکرم (ص) است [آیه وشاورهم فی الامر] موجب رفعید از اطلاق این آیه نمی‌گردد.<sup>۱۵</sup>

بلی اشکال در کیفیت اجرای شوری و پاسخ از اعتراضاتی که در این مقام وارد نموده‌اند باقی می‌ماند که ما، در فصل مستقلی به آن خواهیم پرداخت.

#### ۶- مورد خطاب واقع شدن مردم در مسائل اجتماعی در آیات و روایات؛

از دیگر دلایل صحت و مشروعیت امامت به انتخاب امت، آیات و روایاتی است که متضمن تکالیف اجتماعی است در این گونه آیات و روایات، مصالح جامعه به عنوان جامعه مورد نظر قرار گرفته و عموم مردم مسلمان در آن مورد خطاب می‌باشند و اجرای آنها نیاز به قدرت اجرایی و بسطید دارد.

زیرا جامعه به عنوان جامعه اگر چه با دقت فلسفی وجودی واقعی به غیر از وجود افراد ندارد، و لکن نزد دانشمندان جامعه‌شناس، جامعه دارای واقعیتی عرفی و عقلایی است و همانند افراد آن دارای وجود و عدم، حیات و مرگ، ترقی و سقوط، وظایف و تکالیف و... می‌باشد.<sup>۱۶</sup>

۱۵. استناد به آیه شریفه و امرهم شوری بینهم ارتباطی با استناد اهل سنت به آیه مذکور برای اثبات خلافت ابوبکر ندارد. این آیه و سایر آیات مربوط به شوری، مبنی و مستند کلیه امور شورایی است و برای همه زمانها به هر شکل آن می‌باشد، چه بامشورت مستقیم با همه مردم از طریق انتخاب عمومی باشد، یا بانمایندگان آنان توسط مجلس شوری، چه با کارت الکتروال باشد یا کارت کامپیوتری یا هر وسیله دیگر که در پیشرفت زمان معمول گردد، چه در امور محدود و منطقی و چه در امور مربوط به کل جهان اسلام (از افاضات معظم له در درس).

۱۶. جامعه من حیث المجموع دارای هویت مستقلی است و به اصطلاح «عام مجموعی» است نه عام استغراقی،

در قرآن کریم نیز مشاهده می‌نماییم که به تاریخ امتهای همانند داستان زندگی اشخاص اعتنا شده و در شریعت اسلام همان‌گونه که برای افراد در زندگی فردی و شخصی آنها تکالیف و واجبات عبادی و غیرعبادی معین شده به عهده جامعه نیز وظایفی قرار داده شده و عموم امت اسلامی در آن مورد خطاب قرار گرفته‌اند، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

«در راه خدا با کسانی که با شما قتال می‌کنند کارزار کنید. و ستم‌روا مدارید»<sup>۱۷</sup>.

و نیز می‌فرماید:

«اگر دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر به کارزار برخاستند بین آن دو اصلاح برقرار کنید، و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز نمود با فرقه تجاوزگر کارزار کنید تا به امر خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، بین آن دو براساس عدل اصلاح برقرار کنید و همواره به قسط رفتار نمایید که خداوند افراد عادل را دوست دارد»<sup>۱۸</sup>.

و نیز می‌فرماید:

«و آنچه در توان دارید از نیرو و از اسبان تندرو، برای مقابله با دشمنان آماده کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خویش را با آن بترسانید»<sup>۱۹</sup>.

و نیز می‌فرماید:

«و باید از شما عده‌ای باشند که به خوبیها دعوت کنند، امر به معروف نموده از اعمال زشت نهی نمایند»<sup>۲۰</sup>.

و نیز می‌فرماید:

«دست زن و مرد دزد را به سزای عملی که انجام داده‌اند ببرید، این

می‌گویند یک جامعه دارای رشد یا عقب ماندگی است، مرده است یا زنده. جامعه انگلیس یک زمان دزدان دریایی بودند، یک زمان هم بردنیا آقایی می‌کردند. بنی اسرائیل یک زمان مقهور حکومت فرعون بودند، یک زمان هم حکومت مقتدری مثل حکومت حضرت سلیمان را پیدا کردند. (ازافاضات معظم له دردرس).

۱۷. وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعتدوا. (بقره (۲) / ۱۹۰).

۱۸. وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا الی تبغی حتی تفتی الی امرالله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل واقسطوا ان الله یحب المقسطین. (حجرات (۴۹) / ۹).

۱۹. واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدوا لله وعدوکم. (انفال (۸) / ۶۰).

۲۰. ولکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر. (آل عمران (۳) / ۱۰۴).



عقوبتی است از سوی خداوند»<sup>۲۱</sup>.

و نیز می‌فرماید:

«سزای کسانی که با خدا و رسول او کارزار نموده و در زمین فساد به پا می‌کنند این است که کشته شده یا به دار آویخته شوند یا اینکه دستها و پاهای آنها برخلاف یکدیگر (دست راست با پای چپ) بریده شود یا اینکه به نقطه‌ای از زمین تبعید شوند»<sup>۲۲</sup>.

و نیز می‌فرماید:

«هر یک از زن و مرد زناکار را صدتازیانه بزنید»<sup>۲۳</sup>.

و تکلیفهای دیگری نظیر موارد فوق که در آن جامعه مورد خطاب قرار گرفته و مصلحت عموم مردم مورد نظر بوده است. و چون اجرای این امور به افرادی که وقت کافی و قدرت متمرکزی برای انجام آن را داشته باشند نیاز دارد و امکانات و تجهیزات قضایی مخصوص به خود را می‌طلبند پس به ناچار بر امت اسلامی واجب است که دولت مقتدری تشکیل داده و انجام این تکالیف و وظایف مهم و اساسی را به وی بسپارند، زیرا معقول نیست که جامعه به تکلیفی مکلف باشد اما ایجاد زمینه‌های انجام آن به عهده وی نباشد. پس تشکیل حکومت به عنوان مقدمه واجب بر عموم مسلمانان واجب است و هر شخصی نمی‌تواند از سوی خود متصدی انجام امور عمومی بشود، چرا که موجب هرج و مرج در جامعه می‌گردد.

#### ۷- انسان، خلیفه خدا و وارث زمین:

دلیل دیگر، آیاتی است که بر خلیفه خدا بودن انسان و اینکه وی وارث و وسیله آبادانی زمین است، صراحت دارد. از آن جمله، آیات زیر است:

۱- هوالذی جعلکم خلائف فی الارض<sup>۲۴</sup> - اوست که شما را جانشینانی در زمین قرار داد.

۲۱. والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله. (مائده (۵) / ۳۸).

۲۲- انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم وارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض. (مائده (۵) / ۳۳).

۲۳. الزانية والزانية فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة. (نور (۲۴) / ۲).

۲۴. فاطر (۳۵) / ۳۹.

۲- امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء، و یجعلکم خلفاء الارض ۲۵- آیا چه کسی دعای مضطر درمانده را آنگاه که می خواندش پاسخ می دهد و بدیها را از میان برمی دارد و شما را جانشینان زمین قرار می دهد؟

۳- و عدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما ستخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ۲۶- خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دهند وعده داده که چنانچه پیشینیان را خلیفه زمین قرار داد جانشینان خویش در زمین قرارشان دهد و دین پسندیده آنان را به همه ادیان تمکن و تسلط بخشد.

۴- واذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة ۲۷- و آنگاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود من در زمین خلیفه قرار می دهم.  
بنابراینکه در این آیه نوع آدم مراد باشد نه شخص حضرت آدم (ع) چنانچه برخی گفته اند.

می توان استدلال به این آیات را اینگونه تقریب نمود که جانشینی خدا در زمین به اطلاق آن، مستلزم جواز تصرف انسان در زمین است تکویناً به وسیله احیا و بهروری از زمین و تشریحاً به وسیله حکومت راندن بر زمین و خداوند متعال جواز حکمرانی داود (ع) را متفرع بر خلیفه بودن وی قراردادده و می فرماید:

۵- یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ۲۸ - ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، پس بین مردم به حق حکم نما.  
که از این آیه استفاده می گردد اگر داود (ع) خلیفه خدا در زمین نبود نمی توانست در زمین حکمروایی داشته باشد.

۶- هو انشاکم من الارض و استعمرکم فیها ۲۹- او خدایی است که شما را از خاک بیافرید و به آبادانی و عمران آن برگماشت.

و آبادی زمین از نظر تکوینی به احیا و کارروی آن و اجرای عدالت در آن است، پس حکومت عادلانه را نیز شامل می شود و به همین جهت پیامبر اکرم (ص) فرمود:

۲۵- نمل (۲۷)/۶۲۱.

۲۶- نور (۲۴)/۵۵۵.

۲۷- بقره (۲)/۳۰۱.

۲۸- ص (۳۸)/۲۶۱.

۲۹- هود (۱۱)/۶۱۱.

«یک ساعت امام عادل بهتر از هفتاد سال عبادت است و حدی که برای خدا در زمین اقامه گردد بهتر از چهل روز بارندگی است».<sup>۳۰</sup>  
 علاوه بر اینکه عمران تکوینی نیز عادتاً جز در سایه نظام عدالت گستر و حکومت صالح که حافظ حقوق محرومان و مانع از گسترش فساد در جامعه باشد حاصل نمی‌گردد.  
 ۷- ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون<sup>۳۱</sup> - و ما بعد از تورات در زبور داود نوشتیم که البته بندگان نیکو کار من، ملک زمین را متصرف خواهند شد.

۸- قال موسی لقومه استعینوا بالله واصبروا ان الارض یرثها من یشاء من عباده والعاقبه للمتقین<sup>۳۲</sup> - موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوید و صبر کنید که زمین ملک خداست به هر کس از بندگان که خواهد واگذارد، و عاقبت مخصوص پرهیزگاران است.  
 ۹- ونریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین<sup>۳۳</sup> - و ما اراده کرده‌ایم که بر طایفه مستضعف زمین منت نهاده و آنان را پیشوایان و وارث ملک و جاه (فرعونیان) گردانیم.

وراثت زمین، حاکمیت بر آبادانی و عمران زمین تکویناً و حکمرانی بر امور جامعه را تشریحاً اقتضا دارد.

به طور خلاصه از مجموع این آیات شریفه استفاده می‌شود که عمران و تصرفات تکوینی و نیز حکومت و رهبری جامعه بدان جهت که انسان، خلیفه خداوند و وارث او در زمین است به او سپرده شده است. لکن ممکن است کسی به این دلیل مناقشه وارد نموده و بگوید، مراد از خلیفه و خلفا و خلافت، جانشینی از سوی خداوند متعال نیست، بلکه شاید مراد از آن، جانشینی یک قوم از قوم دیگر، و یک نسل از نسل دیگر باشد. نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید:

«ان یشأ یدهبکم ویستخلف من بعدکم ما یشاء»<sup>۳۴</sup> - اگر خداوند اراده فرماید شما را می‌برد و پس از شما هر که را بخواهد جانشین شما می‌گرداند».

۳۰. ساعة امام عدل افضل من عبادة سبعین سنة و حد یقام له فی الارض افضل من مطر اربعین صباحاً.

وسائل ۳۰۸/۱۸، ابواب مقدمات حدود، باب ۱، حدیث ۵.

۳۱. انبیاء (۲۱)/۱۰۵.

۳۲. اعراف (۷)/۱۲۸.

۳۳. قصص (۲۸)/۵.

۳۴. انعام (۶)/۱۳۲.

و نیز نظیر این آیه شریفه:

«فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب<sup>۳۵</sup> - پس از آنکه پیشینیان  
در گذشتند، بازماندگان پس از آنان وارث کتاب شدند.»  
و اما آیه شریفه: «انی جاعل فی الارض خلیفة<sup>۳۶</sup>» ممکن است مراد از آن، شخص  
حضرت آدم (ع) باشد و این خلافت در فرزندان او ادامه نیابد و در اعتراض فرشتگان که  
می گویند: «آیا می خواهی در زمین کسی را که فساد بپا کرده و خونریزی کند  
قرار دهی<sup>۳۷</sup>» دلالتی بر این نیست که نوع آدم اراده شده باشد و شاید اعتراض آنان بدین  
جهت بود که آنان از طبع حضرت آدم (ع) اطلاع داشته اند که از وی نسلی به وجود می آید که  
فساد کرده و خونریزی می کند و این مطلبی است بایسته تأمل.  
احتمال بسیار بعیدی نیز وجود دارد که مراد از آیه شریفه، جعل آدم به عنوان خلیفة  
جن و انس که پیش از خلقت آدم در زمین وجود داشته اند و فرشتگان شاهد فساد و  
خونریزی آنان بوده اند باشد و به همین جهت فرزندان آدم را به آنان تشبیه کرده اند.  
باز ممکن است کسی اطلاق «واستعمرکم فیها» را نفی کرده و بگوید عمران فقط  
ظهور در عمران تکوینی دارد و آیه شریفه بر واگذار کردن حکمرانی بر جامعه به مردم دلالتی  
ندارد، در «وراثت زمین» نیز همین احتمال وجود دارد و این مطلبی است شایان تدبیر.

#### ۸- کلام امیرالمؤمنین بر صحت و مشروعیت انتخاب:

چنانچه در نهج البلاغه آمده، پس از کشته شدن عثمان، هنگامی که مردم برای بیعت  
با امیرالمؤمنین (ع) هجوم آوردند، آن حضرت می فرماید:  
«مرا واگذارید و شخص دیگری را برای این مسئولیت انتخاب کنید... و  
بدانید اگر من دعوت شما را اجابت کنم، براساس آنچه خودم می دانم بر شما  
حکومت می کنم و به گفته این و آن و سرزنش افراد گوش نمی دهم، ولی اگر مرا  
واگذارید من نیز همانند یکی از شما هستم، و شاید من شنواترین و مطیع ترین  
شما باشم نسبت به کسی که حکومت خویش را به وی بسپارید، و من وزیر و  
مشاور شما باشم برای شما بهتر است تا امیر شما باشم<sup>۳۸</sup>».

۳۵. اعراف (۷)/۱۶۹.

۳۶. بقره (۲)/۳۰.

۳۷. قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء - بقره ۳۱/۲.

۳۸. دعونی و التمسوا غیری... واعلموا ان اجبتکم رکبت بکم ما علم ولم اصغ الی قول القائل و عتب العاتب، وان

نظیر این روایت در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر نیز آمده است.<sup>۳۹</sup>  
از این روایت استفاده می‌شود که حکومت از امور مربوط به مسلمانان است و مسئولیت تعیین حاکم به دست آنان می‌باشد.

ممکن است گفته شود: کلمات امام(ع) در این جا در مقام جدل، و در مقابل کسانی بوده که نصب آن حضرت را مورد انکار قرار می‌دادند [نه اینکه می‌خواستند ولایت خویش را با انتخاب تثبیت کند].

در پاسخ باید گفت: بلی این معنی صحیح است و امام(ع) در مقام جدل بوده، ولی نه جدل به امر باطل و خلاف واقع، بلکه چنانچه پیش از این گفته شد، نص همواره برانتخاب مقدم است ولیکن چون آنان تسلیم نصب آن حضرت نبودند، امام(ع) مسئله انتخاب را که در رتبه بعدی قرار دارد مطرح فرموده، و ان‌شاءالله پس از این در بحث بیعت، توضیح آن خواهد آمد.

#### ۹- کلام امیرالمؤمنین(ع) بر ضرورت علنی بودن بیعت:

طبری در تاریخ خود به سند خویش از محمد بن حنفیه روایت نموده که گفت:  
«من پس از کشته شدن عثمان در کنار پدرم بودم. آن حضرت به منزل وارد شد و اصحاب رسول الله(ص) اطراف وی اجتماع نمودند و گفتند این مرد (عثمان) کشته شد و مردم مجبور هستند که امام و رهبری داشته باشند و ما امروز کسی را سزاوارتر از تو برای این امر نمی‌یابیم، نه کسی سابقه تو را دارد و نه کسی از تو به رسول خدا(ص) نزدیکتر است. حضرت فرمود: «این کار را انجام ندهید، من وزیر شما باشم بهتر از این است که امیر باشم» گفتند، نه به خدا سوگند ما دست برنخواهیم داشت تا با تو بیعت کنیم. حضرت فرمود: «پس (مراسم بیعت) در مسجد باشد، چرا که بیعت من مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نمی‌باشد».<sup>۴۰</sup>

ترکتمونی فانا کاحدکم، ولعلی اسمعکم واطوعکم لمن ولیتموه امرکم، وانا لکم وزیراً خیر لکم امیراً.

نهج البلاغه، خطبه ۹۲، فیض ۲۷۱/۱، لاج ۱۲۶/۱.

۳۹. تاریخ طبری ۳۰۷۶/۶، کامل ابن اثیر ۱۹۳/۳.

۴۰. لاتفعلوا، فانی اکون وزیراً خیر من ان اکون امیراً... ففی المسجد، فان بیعتی لاتکون خفياً (خفیه) الا عن

در این جا، امام (ع) برای رضایت و نظر مسلمانان اعتبار قائل شده و ولایت را از نظر آنان ناشی دانسته است.

۱۰- کلام امیرالمؤمنین (ع) به هنگام بیعت با آن حضرت در مسجد مدینه: در کتاب کامل ابن‌اثیر پس از ذکر آنچه از وی نقل شده، آمده است: «چون روز بیعت فرا رسید- و آن روز جمعه بود- مردم در مسجد گرد آمدند و علی (ع) بر منبر بالا رفت و در حالی که مسجد پر از جمعیت و همه سراپا گوش بودند، فرمود: ای مردم، این امر [حکومت] امر شماست. هیچ کس به جز کسی که شما او را امیر خود گردانید حق امارت بر شما را ندارد، ما دیروز هنگامی از هم جدا شدیم که من قبول ولایت را ناخوشایند داشتم، ولی شما این را نپذیرفتید، آگاه باشید که من کسی جز کلیددار شما نیستم، و نمی‌توانم حتی یک درهم را به ناروا از بیت‌المال برگیرم.»<sup>۴۱</sup>

۱۱- تعیین والی با مشورت مهاجرین و انصار: در نهج‌البلاغه به نقل از امیرالمؤمنین (ع) آمده است که فرمود: «شوری با شرکت مهاجرین و انصار صورت می‌پذیرد، اگر آنان بر شخصی وحدت نظر پیدا کرده و او را امام خویش قرار دادند این مورد رضایت خداوند است، اگر کسی به وسیله طعن و یا بدعت از جرگه آنان خارج گردید و بر امام خود خروج نمود، آن را به راهی که از آن خارج گردیده بازگردانید و اگر امتناع کرد به خاطر پیروی از غیر راه مؤمنان با او بجنگید. و خداوند او را به راهی که خود انتخاب کرده است واگذار خواهد کرد.»<sup>۴۲</sup>

رضی المسلمین. تاریخ طبری ۳۰۶۶/۶.

۴۱. یا ایها الناس- عن ملا واذن- ان هذا امرکم لیس لاحد فیه حق الا من امرتم، وقد افترقنا بالامس علی امر وکنت کارها لامرکم فابیتم الا ان اکون علیکم الا وانه لیس لی دونکم الا مفاتیح مالکم، ولیس لی ان اخذ درهما دونکم. (کامل ابن‌اثیر ۱۹۳/۳. این روایت را طبری به صورت قطعه قطعه در تاریخ خویش ۳۰۷۷/۶ و ۳۰۶۷ نقل کرده است).

۴۲. وانما الشوری للمهاجرین والانصار، فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان (الله) رضا فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ماخرج منه، فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین وولاه الله ماتولی. نهج البلاغه، نامه ۶، فیض/ ۸۴۰، لاج/ ۳۶۷.

### ۱۲- اهمیت دادن به نظر مردم در نامه امیرالمؤمنین (ع) به شیعیان خویش:

در نامه امیرالمؤمنین (ع) به شیعیان خویش آمده است:

«پیامبر خدا به من مطلبی را بیان نمود، فرمود: ای پسر ابی طالب، ولایت بر امت من از آن توست، اگر با رضا و رغبت، تو را به ولایت خویش برگزیدند و با رضایت برخلاف تو اجتماع نمودند، ولایت آنان را به عهده بگیر، و اگر برخلاف تو اختلاف کردند، آنان را به آنچه در آن هستند واگذار.»<sup>۴۳</sup>

از این کلام استفاده می‌گردد که اگر چه طبق اعتقاد ما، خلافت برای امیرالمؤمنین (ع) با نصب ثابت بود و روایت نیز بر آن دلالت دارد، ولیکن نظر مردم در قبول ولایت در صحت ولایت مؤثر است و این امر، امر مردم است و در طول نص و در رتبه متأخر از آن دارای اعتبار می‌باشد و این مطلبی است شایان تأمل.

### ۱۳- کلام پیامبر اکرم (ص) در ارتباط با انتخاب علی (ع):

در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «اگر علی را به ولایت بگمارید، او را هدایت یسافته‌ای هدایت‌گر، می‌یابید.»<sup>۴۴</sup>

در اینجا پیامبر اکرم (ص) تعیین والی را به مردم نسبت داده‌اند.

### ۱۴- انتخاب در کلام امام حسن (ع) به معاویه:

در نامه امام حسن (ع) به معاویه آمده است:

«آنگاه که علی (ع) از دنیا رفت... مسلمانان خلافت را به من سپردند... پس، از ادامه حرکت باطل خویش دست بردار و در بیعت من که مردم در آن وارد شده‌اند وارد شو، زیرا تو نیک می‌دانی که من نسبت به این امر (خلافت) از تو سزاوارترم.»<sup>۴۵</sup>

از این روایت نیز استفاده می‌گردد که تعیین والی، حق مسلمانان است و اعتراض

۴۳. وقد کان رسول الله (ص) عهد الیّ عهداً فقال: یا بنی ابی طالب لک ولاء امتی، فان ولوک فی عافیة واجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم، وان اختلفوا علیک فدعهم وما هم فیه. کشف المحجّة ابن طاووس / ۱۸۰.

۴۴. ان تولوها علیاً تجدوه هادياً مهدياً. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱/۱۱.

۴۵. ان علیاً لما مضی لسبیلہ... ولانی المسلمون الامر بعده... فدع التماری فی الباطل وادخل فیما دخل فیہ الناس من بیعتی فانک تعلم انی احق بهذا الامر منک. مقاتل الطالبیین / ۳۵.

بدین معنی که این کلام در مقام جدل است پاسخ آن پیش از این گذشت و پس از این نیز خواهد آمد.

#### ۱۵- انتخاب به وسیله شوری در صلحنامه امام حسن (ع) با معاویه:

در صلحنامه امام حسن (ع) با معاویه آمده است:

«آن حضرت (امام حسن (ع)) با معاویه مصالحه نمود که امور ولایت مسلمانان به وی (معاویه) واگذار گردد، بر این شرط که با مسلمانان براساس کتاب خداوند و سنت پیامبر اکرم (ص) و سیره خلفای صالح عمل کند. و معاویه بن ابی سفیان نمی‌تواند برای پس از خویش، کسی را مشخص کند، بلکه باید امر [حکومت مسلمانان] پس از وی با مشورت مسلمانان مشخص شود.»<sup>۴۶</sup>

از این حدیث نیز استفاده می‌شود، در صورتی که به هر دلیل نتوان به نص عمل نمود، نوبت به شورا و آراء مسلمانان می‌رسد، و این مطلبی است درخور توجه.

#### ۱۶- سقوط حکومت در انتخاب ناشایست مردم:

ما بارها به طرق مختلف از پیامبر اکرم (ص) روایت نمودیم که آن حضرت فرمود:

«هرگز امتی مردی را به رهبری انتخاب نمی‌کند که در بین آنان، شخصی بهتر از او باشد، مگر اینکه حکومت آنان به سقوط کشیده خواهد شد، مگر اینکه انتخاب ناشایست خود را جبران کنند.»<sup>۴۷</sup>

از این روایت نیز استفاده می‌گردد که امر خلافت، امر امت و تعیین والی به دست مردم است.

#### ۱۷- غصب خلافت در حکومت بدون مشورت مردم:

کتاب عیون از امام رضا (ع) به سند وی از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

۴۶. صالحه علی ان یسلم الیه ولایة امر المسلمین علی ان یمعل بکتاب الله وسنة رسوله (ص) وسیره الخلفاء الصالحین ولیس لمعاویه بن ابی سفیان ان یمهد الی احد من بعده عهداً، بل یکون الامر من بعده شوری بین المسلمین. بحار الانوار ۶۵/۴۴، تاریخ امام حسن مجتبی (ع) باب ۱۹.

۴۷. ماوت امة قط امرها رجلاً وفیهم اعلم منه الا لم یزل امرهم یدهب سفلاً حتی یرجعوا الی ماتر کوا. کتاب سلیم بن قیس/ ۱۱۸. برای تفصیل بیشتر به فصل اعتبار فقاہت و علم در حاکم از بخش چهارم کتاب مراجعه کنید.



«کسی که به نزد شما بیاید و در نظر داشته باشد جماعت شما را متفرق، و امر امت را غصب کند و بدون مشورت بر مردم حکومت راند او را به قتل برسانید»<sup>۴۸</sup>.

در این روایت از اضافه امر به امت استفاده می‌شود که اختیار تعیین امام به دست مردم است، و در اینجا نکته‌ای است شایان تأمل.

### ۱۸- نهی شدن مردم از سپردن خلافت به زنان:

چنانچه پیش از این گذشت، صحیح بخاری و دیگر کتابها از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده‌اند که فرمود:

«هرگز رستگار نخواهند شد مردمی که زنی را به حکومت خویش برگزینند»<sup>۴۹</sup>.

دلالت این روایت نظیر دلالت روایتی است که پیش از این گذشت.

### ۱۹- نهاده شدن وظیفه تعیین امام بر عهده مردم:

در کتاب سلیم از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«آنچه در حکم خدا و حکم اسلام پس از مرگ یا گشته شدن امامشان بر مسلمانان واجب است... این است که عملی انجام ندهند و دست به کاری نزنند و دست یا پا جلو نگذارند و کاری را شروع نکنند، پیش از آنکه برای خویش پیشوای پاکدامن، آگاه، باتقوی، آشنا به قضا و سنت، که کار آنان را سروسامان دهد، انتخاب کنند»<sup>۵۰</sup>.

از این حدیث، وجوب اختیار و انتخاب مردم و اینکه این اختیار و انتخاب، منشاء اثر است استفاده می‌شود و لکن در رتبه‌های پس از اختیار خداوند، پس در شرایطی که «امام

۴۸. من جاءکم یرید ان یفرق الجماعه ویفصب الامه امرها ویتولی من غیر مشوره فاقتلوه. عیون اخبار الرضا ۶۲/۲، باب ۳۱، حدیث ۲۵۴.

۴۹. لن یفلح قوم ولوا امرهم امراه. صحیح بخاری ۹۱/۳، کتاب المغازی، باب نامه‌های پیامبر (ص) به کسری و قیصر.

۵۰. والواجب فی حکم الله وحکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل... ان لا یعملوا عملاً ولا یحدثوا حدثاً ولا یقدموا یداً ولا رجلاً ولا یبدؤوا بشیء قبل ان یختاروا لانفسهم اماماً، عقیفاً عالماً ورعاً عارفاً بالقضاء والسنة یجمع امرهم... کتاب سلیم بن قیس ۱۸۲/۱.

منصوب» در جامعه نیست نظیر عصر غیبت، انتخاب مردم همان چیزی است که امامت با آن منعقد می‌شود. بجاست به همه حدیث در این باب مراجعه شود.

۲۰- نقش مردم در نامه مردم کوفه به امام حسین (ع) و پاسخ آن حضرت به آنان: در نامه بزرگان کوفه خدمت سیدالشهداء امام حسین (ع) و پاسخ آن حضرت به آنان نیز سخن از امر مردم و انتخاب مردم به میان آمده. در نامه مردم کوفه آمده است: «اما بعد ستایش خدای را که دشمنان ستمگر جبار تو را درهم شکست، آنان که به ناروا بر این امت حکومت یافتند، آنان که حکومت را ربوده و منابع مالی جامعه و بیت‌المال را غصب، و بدون رضایت امت بر مردم حکمرانی نمودند.» و در پاسخ آن حضرت به آنان آمده است:

«و من برادر و پسر عمو و شخص مورد اعتماد از اهل بیتم مسلم بن عقیل را به سوی شما می‌فرستم، اگر وی به من نوشت که آراء عمومی شما و نظر افراد با درایت و فضیلت شما همان است که فرستادگان شما گفته و در نامه‌های خود نوشته‌اید، من بسرعت به طرف شما خواهم آمد.»<sup>۵۱</sup>

در این جا، بزرگان کوفه که در بین آنان اشخاصی همانند حبیب بن مظاهر بودند، امامت را امر امت دانسته و رضایت مردم را در آن، شرط دانسته‌اند. و امام (ع) نیز در پاسخ آنان، رأی عموم مردم و افراد با فضیلت و درایت، یعنی اهل حل و عقد (خبرگان) را که به طور طبیعی رضایت و رأی مردم را به دنبال دارد ملاک حرکت خویش و پذیرش حکومت آنان قرار دادماند.

### ۲۱- قبول امامت افراد عادل فریضه‌ای الهی بر مردم:

در کتاب دعائم از امام جعفر صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«ولایت افراد عادل که خداوند بر ولایت و حکومت آنان و قبول مسئولیت از سوی آنان و کار برای آنان دستور فرموده، فریضه‌ای است از سوی خداوند.»<sup>۵۲</sup>

این روایت، ظهور در این دارد که تعیین مسئولیت ولایت از سوی امت فریضه‌ای است

۵۱. وانی باعث الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل، فان کتب الی انه قد اجتمع رأی ملاکم و ذوی الحجی و الفضل منکم علی مثل ما قدمت به رسلكم و قرأت فی کتبکم فانی اقدم الیکم و شیکاً. ارشاد مفید ۱۸۵/۱. و کامل ابن اثیر ۲۱۰/۴.

الهی، پس تعیین آن توسط مردم قهراً صحیح و نافذ است.

## ۲۲- دستور پیامبر اکرم (ص) به انتخاب فرمانده در جنگ موته:

تاریخ یعقوبی در نقل جریان جنگ موته از برخی افراد که در جنگ شرکت داشتند مطلبی دارد که خلاصه آن، این است که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«فرمانده لشکر، زیدبن حارثه است، اگر کشته شد جعفر بن ابی طالب است، اگر کشته شد، عبدالله بن رواحه است، اگر وی نیز کشته شد مسلمانان هر کس را خواستند به فرماندهی خود انتخاب کنند».<sup>۵۳</sup>

در اینجا پیامبر اکرم (ص) انتخاب امیر پس از عبدالله بن رواحه را به خود مسلمانان واگذار کرده است. از این عمل آن حضرت استفاده می‌شود که چنین شیوه‌ای صحیح است و امارت با همه احکام و لوازم آن که یکی از آنها لزوم تسلیم و اطاعت است، با این شیوه منعقد می‌گردد.

## ۲۳- ضرورت تعیین رهبر، حتی در بین سه نفر:

در سنن ابی‌داود به سند خویش از ابی‌سعید حذری روایت شده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«اگر سه نفر خواستند به مسافرتی بروند، یک نفر را از بین خود به فرماندهی انتخاب کنند».<sup>۵۴</sup>

و باز به سند خویش از ابی‌هریره از پیامبر اکرم (ص) نظیر این روایت را نقل کرده است. و در مسند احمد، از عبدالله بن عمرو از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود:

«هرگز بر سه نفر که در زمین فلاتی زندگی می‌کنند روا نیست مگر اینکه از میان خویش یکی را به امارت برگزینند».<sup>۵۵</sup>

۵۲. ولاية اهل العدل الذین امر الله بولايتهم، وتوليتهم و قبولها و العمل لهم فرض من الله. دعائم الاسلام ۵۲۷/۲، کتاب آداب القضاة.

۵۳. امیر الجیش زیدبن حارثه، فان قتل فجعفر بن ابی طالب، فان قتل فعبدا لله بن رواحه، فان قتل فلیسرتض المسلمون من احبوا. تاریخ یعقوبی ۴۹/۲. همانند این روایت را ماوردی در احکام السلطانیة ۱۳/ نیز نقل کرده است.

۵۴. اذا خرج ثلاثة فی سفر فلیؤمروا احدهم. سنن ابی داود ۳۴/۲، کتاب الجهاد، باب فی القوم یسافرون یؤمرون احدهم.

۵۵. لا یحل لثلاثة نفر یكونون بارض فلاة الا امروا علیهم احدهم. مسند احمد ۱۷۷/۲.

از این روایت نیز استفاده می‌شود که اجتماع بشری جز به وسیله امیر و فرمانده به صلاح و نظم نمی‌گراید، و نیز استفاده می‌شود که در صورت نبودن نصب، مردم شایستگی چنین انتخابی را دارا هستند.

#### ۲۴- نقش مردم در معاهده پیامبر (ص) با اهل مقنا:

در معاهده پیامبر اکرم (ص) با اهل مقنا آمده است:

«... و اینکه فرماندهای بر شما حاکم نباشد مگر از میان خود شما یا یکی از

اهل پیامبر خدا والسلام»<sup>۵۶</sup>.

ظاهر این سخن این است که آنان می‌توانند از بین خویش یک نفر را به رهبری برگزینند.

و موارد دیگری از این قبیل که با بررسی و تتبع در روایات می‌توان بدان دست یافت. البته این نکته را باید یادآور شد که غرض ما استدلال به یک‌یک این روایات متفرقه نیست تا در سند یا دلالت آنها مناقشه شود.

بلکه مقصود این است که از خلال مجموع این اخبار که به صدور برخی از آنها اجمالاً اطمینان داریم به دست آید که انتخاب امت نیز یک راه عقلایی برای انعقاد امامت و ولایت است. و شارع مقدس نیز آن را امضاء فرموده است. پس طریق، منحصر به نصب از مقام بالاتر نیست، اگر چه رتبه نصب بر انتخاب مقدم است و با وجود آن مجال برای انتخاب باقی نمی‌ماند.

#### ۲۵- فحوای فتاوی فقها در انتخاب قاضی تحکیم و مفتی و قاضی در صورت

تعدد:

دلیل دیگر جواز انتخاب، فحوای فتاوی است که در صورت تعدد مفتی و قاضی و امام جماعت، فقها به جواز و صحت انتخاب یکی از آنها فتوا داده‌اند و نیز در قاضی تحکیم اجازه فرموده‌اند دو طرف دعوی شخصی را با رضایت خود برای قضاوت انتخاب کنند [که هنگامی که در این موارد بتوان با انتخاب، فرد مورد نظر را مشخص نمود به طریق اولی در مورد رهبر جامعه که مردم نیاز بیشتری به آن دارند باید این انتخاب جایز باشد] مگر اینکه گفته شود انتخاب در اینجا پس از تحقق نصب عام و تحقق مشروعیت آن است.

۵۶. وان لیس علیکم امیر الا من انفسکم اومن اهل رسول الله، والسلام. الوثائق السياسية / ۱۲۰ شماره ۳۳.

**۲۶- آیات و روایات بیعت:**

از جمله دیگر دلایل جواز انتخاب، آیات و روایات بیعت است که تعداد آن نیز نسبتاً زیاد می‌باشد و از ظاهر آنها استفاده می‌شود که یکی از راههای انشاء و انعقاد ولایت، بیعت است که با توجه به اینکه مسئله بیعت یک مسئله مهم و مورد توجه در قرآن و روایات است باید در یک بحث مستقل به بحث و بررسی آن پرداخت که اکنون ما، در فصل آینده به بررسی آن می‌پردازیم.

## فصل پنجم ماهیت و حقیقت بیعت

آیا بیعت وسیله انشاء ولایت و واسطه اعطای این مقام به والی است؟  
آیا بیعت وسیله اعتراف به ولایتی است که از پیش تحقق یافته و در جهت تقویت آن است؟

آیا بیعت میثاق و پیمانی است بین دو نفر، یا دو قبیله، یا بین رهبر و مردم نسبت به امور مشخصی از امور تنفیذی و اجرایی؟  
آیا بیعت در مواردی برای بستن و محکم کردن پیمان رهبری و در موارد دیگر برای مفهوم و معانی دیگر به کار می‌رود؟

اینها همه دیدگاههای مختلفی در مسأله است که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد، ما در ابتدا برخی از آیات و روایاتی را که در آن از بیعت سخن به میان آمده یادآور می‌شویم، آنگاه به بحث و بررسی ماهیت آن می‌پردازیم.

### آیات و روایات بیعت:

۱- خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

«لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیاعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم،

فانزل السکینه علیهم و ااثبهم فتحاً قریباً<sup>۱</sup>

«خداوند از مؤمنانی که زیر درخت [معهود حدیبیه] با تو بیعت کردند به حقیقت خوشنود گشت و از وفا و خلوص قلبی آنها آگاه بود که وقار و اطمینان کامل بر آنان نازل فرمود و آنان را به فتحی نزدیک پاداش داد.»  
و نیز می‌فرماید:

«ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله، یدالله فوق ایدیهم، فمن نکث فانما ینکث علی نفسه، و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجراً عظیماً»<sup>۲</sup>.  
«ای پیامبر، مؤمنانی که با تو (در حدیبیه) بیعت کردند در حقیقت با خدا بیعت کردند، دست خدا بالای دست آنهاست، پس از آن هر که نقض بیعت کند در حقیقت بر زیان و هلاکت خویش اقدام کرده، و هر کس به عهدی که با خدا بسته وفا کند، بزودی خدا به وی پاداش بزرگ عطا خواهد کرد.»

این دو آیه در ارتباط با بیعت حدیبیه که در سال ششم هجری واقع شده، می‌باشد<sup>۳</sup>. به مناسبت کلمه «رضی» در آیه شریفه، این بیعت در تاریخ به نام بیعت رضوان شناخته می‌شود، و مراد از «بما فی قلوبهم» خوفی است که از مشرکین در دل مسلمانان بود، یا اینکه مراد صدق نیت و صبر مسلمانان است. و مراد به «سکینه» آرامش درون و اطمینانی است که برای مسلمانان به وجود آمد. و جمله «یدالله فوق ایدیهم» یا تأکید جمله پیشین است، و گویا دست پیامبر (ص) که با آن بیعت کردند دست خدا قلمداد شده است، یا از آن رو که چون بیعت با پیامبر اکرم (ص) بیعت با خدا محسوب شده، اینگونه تصور شده که در بیعت دست خدا بالای دست آنان است. برخی نیز گفته‌اند، معنای آن، این است که در نصرت و یاری رساندن به پیامبر (ص) یاری خداوند فراتر از یاری آنان است. در واقع به پیامبر اکرم گفته می‌شود در صورت پیمان شکنی مردم، نباید ناراحت شود، بلکه به نصرت خدا

۱. فتح (۴۸)/۱۸.

۲. فتح (۴۸)/۱۰۱.

۳. در سال ششم هجرت، رسول خدا (ص) قصد زیارت خانه خدا نمود، هفتاد شتر برای قربانی برداشت و به همراه مسلمانان به طرف مکه حرکت فرمودند، قریش از جریان مطلع شده و با یکدیگر همپیمان شدند که نگذارند مسلمانان به مکه وارد شوند. پیامبر اکرم (ص) از بیراهه به حدیبیه - محلی نزدیک مکه - وارد شد و مسلمانان نیز برای اینکه برای مقابله با مشرکین از آمادگی بیشتری برخوردار باشند، همه آنها - که تعدادشان به نقل برخی از مورخین هزار و چهارصد نفر بود - در زیر درختی (درخت سمره) با پیامبر اکرم (ص) بیعت کردند. البته در این ماجرا کار مسلمانان با مشرکین به صلح انجامید و قرارداد معروف صلح حدیبیه بین طرفین به امضا رسید. (مقرر).

تکیه کند، نه به نصرت مردم.

باز ممکن است «ید= دست خدا» کنایه از قوه و قدرت باشد و آیه شریفه بخواهد بفرماید قوت خدا فراتر از قوت آنان است و اوست که با نیروی خویش، آنان را یاری می‌بخشد.

از این آیه استفاده می‌گردد که بیعت گرچه به خودی خود دارای اهمیت است ولیکن در طبع آن، هم احتمال وفاء و هم احتمال پیمان‌شکنی وجود دارد، از این رو به کسانی که بر بیعت وفادار می‌مانند، اجر عظیم بشارت داده شده و به طور ضمنی «بیعت» کسانی که پیمان خود با پیامبر (ص) را شکسته و به حالت قبل از بیعت باز می‌گردند را بی‌ارزش اعلام نموده است.

۳- و در مسند احمد جنبل آمده است:

«به سلمة بن اکوع گفتم در روز حدیبیه شما بر چه چیز با پیامبر خدا (ص) بیعت کردید؟ گفت: بیعت کردیم بر پایداری تا شهادت».

۴- و باز در همان کتاب از جابر روایت شده که گفت:

«در روز حدیبیه با پیامبر خدا (ص) بیعت کردیم که از صحنه جهاد نگریزیم».

۵- و در مجمع‌البیان از عبدالله بن معقل روایت شده که گفت:

«آنان با پیامبر بر شهادت بیعت نکردند، بلکه بیعت کردند که از معرکه نگریزند».

۶- و خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

«یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئاً ولا یسرقن ولا یشربن ولا یقتلن اولادهن ولا یتینن بیهتن یفتربنه بین یدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعنهن واستغفر لهن الله ان الله غفور رحیم».

«ای پیامبر، چون زنان مؤمن نزد تو آیند که با تو بیعت کنند بر اینکه هرگز به خدا شرک نوززند، و سرقت نکنند، و زناکاری نکنند، و اولاد خود را به قتل

۴. قلت لسلمة بن الاکوع علی ای شیء بایعتم رسول الله (ص) یوم الحدیبیه؟ قال: بایعناه علی الموت. مسند احمد

۵۱/۴. نظیر آن در الدر المنثور ۷۴/۶ نیز وارد شده است.

۵. بایعنا نبی الله یوم الحدیبیه علی ان لا نفر. مسند احمد ۲۹۲/۳.

۶. لم یبایعهم علی الموت و انما بایعهم علی ان لا یفروا. مجمع‌البیان ۱۱۷/۵ (جزء نهم).

۷. ممتحنه (۶۰/۱۲).



نرسانند، و بر کسی افترا و بهتان در میان دو دست و پای خود نبندند، و با تو در هیچ امر معروفی مخالفت نکنند، بدین شرایط با آنان بیعت کن و بر آنان از خدا آمرزش و غفران طلب، که خدا بسیار آمرزندهٔ مهربان است.»  
 ۷- در تفسیر نورالثقلین از کافی به سند صحیح از ابان، از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«آنگاه که پیامبر خدا (ص) مکه را فتح نمود، مردان همه با وی بیعت کردند، آنگاه زنان آمدند که با وی بیعت کنند، در آن هنگام خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: «یا ایهاالنبی...»  
 ام حکیم گفت: ... ای پیامبر خدا چگونه با تو بیعت کنیم؟ حضرت فرمود: من با زنها دست نمی‌دهم، آنگاه قدحی از آب فراخواند و دست خویش در آب زد و بیرون آورد و فرمود: دست خویش را در این آب فرو برید.»<sup>۸</sup>  
 به همین مضمون روایات دیگری نیز در همان کتاب (نورالثقلین) وارد شده است.  
 ۸- و باز نورالثقلین به نقل از صحیح بخاری از عایشه روایت نموده که گفت:

«پیامبر خدا (ص) با قرائت این آیه که «زنان شرک به خدا نوزند» با زنان بیعت نمود و هرگز دست آن حضرت با دست زن تماس پیدا نکرد، مگر ایسنکه مالک (وهمسر) وی باشد.»<sup>۹</sup>  
 ۹- و باز روایت شده که آن حضرت هنگامی که خواست با زنان بیعت کند، قدحی از آب فراخواند و دست خویش را در آن فرو برد، آنگاه آنان نیز دست خود را در آن فرو بردند برخی نیز گفته‌اند پیامبر اکرم (ص) از زیر لباس با آنان دست داد.<sup>۱۰</sup>  
 خلاصهٔ کلام اینکه بیعت پیامبر اکرم (ص) در حدیبیه و در فتح مکه، هر دو در قرآن ذکر گردیده و از این آیات استفاده می‌شود که بیعت از اموری است که در شریعت اسلام اهتمام ویژه‌ای به آنان مبذول شده است.

۸. لما فتح رسول الله (ص) مكة بايع الرجال، ثم جاءت النساء يبایعنه، فانزل الله - عزوجل - يا ايها النبي. الاية... قالت ام حكيم... يا رسول الله كيف نبايعك؟ قال: انني لا اصافح النساء فدعا بقدح من ماء فادخل يده ثم اخرجها فقال: ادخلن ايدكن في هذا الماء. نور الثقلين ۳۰۷/۵.  
 ۹. كان النبي (ص) يبایع النساء بالكلام بهذه الاية ان لا يشركن بالله شيئا. و ما مست يدر رسول الله (ص) يدا مراة يملكها. صحیح بخاری ۲۴۷/۴، کتاب الاحكام، باب بیعت النساء. و نور الثقلين ۳۰۹/۵.  
 ۱۰. وروی انه (ص) اذا بايع النساء دعا بقدح فغمس يده فيه ثم غمس ايديهن فيه. و قيل انه كان يبايعهن من وراء الثواب، نورالثقلین ۳۰۹/۵. تفسیر سورة ممتحنه، حدیث ۳۶ و مجمع البیان ۲۷۶/۵. جزء نهم.

۱۰- در سیره ابن هشام از زهری مطالبی آمده که خلاصه آن اینگونه است:  
 «پیامبر اکرم (ص) به نزد بنی عامر بن صعصعه آمد و آنان را به ایمان و اطاعت از خداوند فراخواند، و پیامبری خود را به آنان عرضه نمود. یکی از آنان گفت... اگر ما با تو در حکومت بیعت کنیم، آنگاه خداوند تو را بر مخالفان پیروز نمود، آیا پس از تو، حکومت در اختیار ما خواهد بود؟ حضرت فرمود: «الامر الی الله یضعه حیث یشاء» حکومت به دست خداست و در اختیار هر کس خواسته باشد می‌گذارد.

آن شخص گفت: آیا در دفاع از توسینیه‌هایمان را سپر تیرهای عرب کنیم، اما در صورت پیروزی حکومت از آن دیگران باشد؟ ما نیازی به حکومت تو نداریم. آنگاه از آن حضرت رویگردان شدند».<sup>۱۱</sup>

ظاهراً مراد از لفظ امر (در متن عربی روایت) همان رهبری و حکومت است، و از روایت استفاده می‌شود که بیعت برای اثبات و تحقق حکومت یا برای قبول رسالت آن حضرت است، که خواه‌ناخواه تشکیل حکومت نیز در پی آن خواهد بود.

۱۱- و باز در همان کتاب در ارتباط با بیعت عقبه اول<sup>۱۲</sup> آمده است:

«آنان (مردم مدینه) با رسول خدا (ص) بر اساس بیعت نساء بیعت کردند و این پیش از آن بود که جهاد بر مسلمانان واجب شده باشد».<sup>۱۳</sup>

۱۲- و باز از عبادة بن صامت روایت نموده که گفت:

«من در عقبه اولی حضور داشتم، ما دوازده نفر بودیم که با رسول خدا (ص)

۱۱. سیره ابن هشام ۶۶/۲.

۱۲. هنگامی که در مراسم حج، قبایل مختلف به زیارت کعبه می‌آمدند، پیامبر اکرم (ص) در مکه و منا و عرفات و جاهای مختلف با آنان سخن می‌گفت و از آنان می‌خواست که به دین اسلام بگروند. در سال یازدهم بعثت با تعدادی از قبيلة خزرج از اهالی مدینه ملاقات فرمود و آنان اسلام را پذیرفتند. سال بعد در همان محل عقبه که در منی واقع شده بود، تعداد دوازده نفر با آن حضرت بیعت کردند، مفاد بیعت آنان بر این اساس بود که به خدا شرک نوزند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند، فرزندان خود را نکشند، به یکدیگر بهتان و افترا نزنند و در کارهای نیک نافرمانی خدا نکنند. این بیعت را در تاریخ، بیعت نساء نیز نامیده‌اند، چرا که پیامبر اکرم (ص) در فتح مکه نیز طبق آیه شریفه سوره ممتحنه از زنان بر اساس همین امور بیعت گرفت.

بیعت دوم در سال بعد انجام گرفت. در آن سال حدود پانصد نفر از مردم مدینه به مکه مسافرت کردند و در کنار عقبه با آن حضرت ملاقات نمودند، در این ملاقات پیامبر اکرم (ص) پس از تلاوت آیاتی از قرآن به آنان فرمود: من با شما بیعت می‌کنم و پیمان می‌بندم که در وطن خود از من همانند کسان خویش دفاع کنید. این بیعت در تاریخ به عنوان بیعت جهاد و یا بیعت عقبه ثانیه شهرت یافته است. (مقرر).

۱۳. سیره ابن هشام ۷۳/۲.

بر اساس بیعت نساء کردیم، و این پیش از آن بود که جهاد بر مسلمانان واجب شود»<sup>۱۴</sup>.

مراد از بیعت نساء مضمون آیه سوره ممتحنه (یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات...) است که در آن نامی از جهاد آورده نشده است.

۱۳- و باز در همان کتاب در ارتباط با بیعت عقبه دوم آمده است:

«پیامبر (ص) با آنان سخن گفت و برایشان قرآن خواند و به ایمان و اطاعت از خداوند دعوت، و به اسلام تشویقشان نمود، آنگاه فرمود: «ابایکم علی ان تمنعونی ماتمنعون منه نساءکم و ابناءکم» با شما بیعت می‌کنم بر این اساس که از من دفاع کنید آن چنانکه از زنان و فرزندان خویش دفاع می‌کنید. آنگاه «براه بن معرور» دست آن حضرت را گرفت و گفت: بلی... [سپس به رسول خدا گفت] با ما بیعت کن، به خدا سوگند ما فرزندان جنگ و اهل شمشیر و سلاح هستیم... کعب گوید آنگاه پیامبر خدا (ص) فرمود: «دوازده نفر نقیب یعنی رابط و نماینده از میان خویش انتخاب کنید تا رابط من با قوم و قبیله خود باشند».

دوازده نفر از میان افراد انتخاب شدند... ابن اسحاق گوید: «عاصم بن عمر بن قتاده» برای من نقل کرد هنگامی که افراد برای بیعت با رسول خدا (ص) اجتماع نمودند، «عباس بن عباد بن نضله انصاری» همپیمان بنی سالم بن عوف گفت: ای خزر جیان آیا می‌دانید بر چه اساس با این مرد بیعت می‌کنید؟ گفتند: بلی. گفت شما با او برای جنگ سرخ [کشتن و کشته شدن] و جنگ سیاه [تحمل فقر و مشکلات اقتصادی، یا جنگ با کفار سرخپوست و سیاهپوست] بیعت می‌کنید... آنگاه به آن حضرت گفتند دست خویش را برای بیعت دراز کن. آن حضرت دست خود را گشود و آنان با وی بیعت کردند... آنگاه کعب بن مالک گفت: هنگامی که ما با رسول خدا (ص) بیعت کردیم، شیطان از بالای عقبه با بلندترین صدایی که برای اولین بار آن را می‌شنیدیم گفت: ای ججاجب [ای کسانی که در منزلها سکونت دارید] آیا می‌دانید که مذمّم [مراد آن ملعون، حضرت محمد (ص)، است] و افراد صائبی [یعنی افراد خارج از دین] همراه با وی برای جنگ با شما گرد آمده‌اند»<sup>۱۵</sup>.

۱۴. سیره ابن هشام ۲/۷۵.

۱۵. سیره ابن هشام ۲/۸۴.

۱۴- همین داستان در کتاب اعلام‌الوری نیز آمده و در آخر آن از علی بن ابراهیم نقل شده است:

«هنگامی که مردم مدینه گرد آمده و با پیامبر خدا(ص)، بیعت کردند شیطان فریاد زد: ای جماعت قریش و ای عرب، این محمد است و افراد صائبی اوس و خزرج، که برای جنگ با شما در این عقبه با وی بیعت کرده‌اند».<sup>۱۶</sup>

۱۵- و چون پیامبر خدا(ص) مکه را فتح نمود برای بیعت با مردم بر کوه صفا جلوس نمود، عمر بن خطاب در کنار او قرار گرفت، و مردم برای بیعت با آن حضرت اجتماع نمودند و پیامبر اکرم(ص) با آنان براساس پیروی از خدا و رسول در حدّ توان، بیعت گرفت. بیعت با مردان اینگونه بود و اما بیعت با زنان: چون آن حضرت از بیعت مردان فراغت یافت، با زنان بیعت نمود، در ابتدا زنان از قریش برای بیعت آمدند...<sup>۱۷</sup> همه اینها مربوط به برخی از بیعت‌های مردم با پیامبر اکرم(ص) بود که در قرآن و احادیث از آنها یاد شده بود. و اما سایر نمونه‌های بیعت:

#### بیعت با امیرالمؤمنین(ع):

۱۶- کتاب احتجاج در ارتباط با داستان غدیر خم و خطابه پیامبر اکرم(ص) از امام محمدباقر(ع) روایت نموده که فرمود:

«و این چنین پیامبر خدا(ص)، برای علی(ع) برخلافت، به تعداد اصحاب حضرت موسی بیعت گرفت، ولی آنان بیعت را شکستند... (و خداوند متعال می‌فرماید) او را علم و پرچم مردم قرار ده و عهد و میثاق و بیعت وی را تجدید کن و آن بیعت و میثاقی که با من داشتند و عهدی که با من بسته بودند در مورد ولایت ولی من و مولای آنان و مولای هر زن و مرد مؤمن یعنی ولایت علی بن ابی طالب(ع) را به یادشان آر... و ای محمد، علی را علم قرار ده و از آنان برخلافت وی بیعت بگیر...»

[ و در ادامه به نقل از گفتار پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید]: ای مردم! من مسائل را برای شما بیان کرده و مطالب را به شما فهماندم و این علی است که پس از من، مسائل را به شما گوشزد می‌کند، آگاه باشید که پس از پایان سخن

۱۶. اعلام‌الوری / ۴۰، فصل هفتم.

۱۷. کامل ابن اثیر ۲/۲۵۲.

من برای بیعت با وی دست به دست من بدهید و اقرار به ولایت او کنید. آنگاه بعد از من نیز برای بیعت دست به دست او (علی<sup>(ع)</sup>) بدهید، بدانید که من با خدا بیعت نموده و پیمان بسته‌ام و علی با من بیعت کرده و من از سوی خداوند برای او بیعت می‌گیرم و آن کس که پیمان بشکند علیه خویش پیمان شکسته است...

ای مردم از خدا بپرهیزید و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و سایر ائمه بیعت کنید، اینان کلمه پاک و جاویدان هستند، خداوند آنکه مکر کند را هلاک و آنکه وفادار ماند را رحمت کند...

در این هنگام مردم ندا دادند: شنیدیم و امر خدا و رسول وی را با دلها و زبانها و دستهایمان اطاعت کردیم. پس برای بیعت با پیامبر خدا (ص) و علی (ع) هجوم آورده و به آنان دست دادند... و از آن هنگام دست‌دادن (در اسلام) سنت و رسم شد و کسانی که حق خلافت نیز نداشتند آن را به کار گرفتند<sup>۱۸</sup>»

۱۷- و در ارشاد مفید آمده است: طبق روایت شعبی هنگامی که عبدالله بن عمر بن خطاب و سعد بن ابی وقاص، و محمد بن مسلمه و حسان بن ثابت و اسامة بن زید، از بیعت امیرالمؤمنین (ع) سرپیچی کردند، آن حضرت ضمن خطبه‌ای فرمود:

«ای مردم! شما با من براساس آنچه دیگران پیش از من براساس آن بیعت کردند، بیعت کردید. مردم پیش از اینکه بیعت کنند، صاحب اختیارند، اما هنگامی که بیعت کردند دیگر اختیاری (در نافرمانی) برای آنان نیست

همانا وظیفه امام استقامت است و وظیفه مردم تسلیم نظر او بودن، و این بیعت همگانی بود، کسی که از آن روی بگرداند از دین اسلام رویگردان شده، و راه دیگری به غیر راه اهل اسلام را پیموده است، و بیعت شما با من یک امر ناگهانی و بدون فکر و آگاهی نبود و امر من با شما یکی نیست، من شما را برای خدا می‌خواهم و شما من را برای خودتان<sup>۱۹</sup>».

۱۸. احتجاج طبرسی ۳۴/۱ - ۴۱.

۱۹. ایها الناس، انکم بایتمونی علی ما بویع علیه من کان قبلی، و انما الخیار للناس قبل ان یبایعوا، فاذا بایعوا فلا خیار لهم، و ان علی الامام الاستقامة و علی الرعية التسليم. و هذه بیعة عامة من رغب عنها رغب عن دین الاسلام و اتبع غیر سبیل اهل و لم تکن بیعتکم ایای فلتة و لیس امری و امرکم و احداً و انی ارید کم لله و انتم ترید و ننی لانفسکم. ارشاد مفید ۱۱۶.

فراز آخر این کلام در نهج البلاغه نیز آمده است.<sup>۲۰</sup>

۱۸- و در نهج البلاغه آمده است:

«شما به سوی من شتافتید همانند شتافتن حیوان تازه بچه به دنیا آورده، به سوی فرزندش، می گفتید البیعة، البیعة، دستم را بستم، شما آن را گشودید، دستم را کشیدم، شما آن را به سمت خود کشیدید، بار خدایا، این دو (طلحه و زبیر) پیمان مرا قطع، و به من ستم کرده و بیعتم را شکسته و مردم را علیه من شوراندند»<sup>۲۱</sup>

در متن عربی روایت «العود» جمع «عائد» به معنی حیوان تازه فرزند به دنیا آورده است و واژه «مطفل» حیوان دارای طفل است که جمع آن می شود «مطافیل». و «تالیب» به معنی تحریک و شوراندن مردم است.

۱۹- و باز در نهج البلاغه آمده است:

«شما دستم را گشودید، من آن را بستم، شما آن را کشیدید، من جمع کردم، آنگاه شما به من هجوم آوردید، همانند هجوم شتران تشنه به آبشخور خویش به هنگام خوردن آب، تا جایی که کفش از پای درآمد و عبا افتاد و افراد ناتوان زیر دست و پا ماندند و شادمانی مردم از بیعت با من تا به آنجا رسید که کودکان به وجد آمده و افراد مسن خرامان برای بیعت به راه افتادند و افراد علیل و دردمند از جا حرکت کردند و دختران نوجوان از شوق بدون روبند برای بیعت شتافتند»<sup>۲۲</sup>

در متن عربی روایت، واژه «هدج» به معنی راه رفتن فرد ناتوان است. و «حسرت» یعنی: پوشش از صورت در تلاش برای رفتن به بیعت کنار رفت. و «کعاب» بر وزن سحاب، هنگامی که پستانهای دختر برآمده شده و آماده ازدواج می گردد و کنار رفتن روبند، بیانگر

۲۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶، فیض ۱۴۷/، لج ۱۹۴/.

۲۱. فا قبلتم الی اقبال العوذ المطافیل علی اولادها تقولون: البیعة، البیعة. قبضت یدی فسبطتموها و نازعتکم یدی فجذ بتموها. اللهم انهما قطعانی و ظلمانی و نکثابیعتی و البأ الناس علی. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷، فیض ۴۲۰، لج ۱۹۵/ و در نهج البلاغه فیض و صالح به جای «قبضت یدی» قبضت کفی و در نسخه صالح به جای کلمه «فجذ بتموها»، فجاذبتموها آمده است.

۲۲. وبسطتم یدی فكففتها و مددتموها قبضتها ثم تداككتم علی تداك الاهل الهيم علی حياضها يوم ورودها، حتی انقطعت النعل و سقط الرداء و وطئ الضعیف و بلغ من سرور الناس ببیعتهم ایای ان ابتهج بها الصغیر و هدج اليها الكبير و تحامل نحوها العلیل و حسرت اليها الكعاب. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹، فیض ۲۲۹/، فیض ۷۷۲، لج ۳۵۰/.